



نشریه اُسوه

شماره دوازدهم | سال اول | اسفند ماه ۹۹
۱۰۰ نسخه | ۵۰۰۰ تومان

دوهفته نامه سیاسی-مذهبی هیئت عاشقان ثارالله دانشگاه علوم پزشکی تبریز

تورم ضد فرهنگی به سبک قورباغه آب‌پز

۱۲ من که هستم؟

۶ فهرست شیندلر؛

هرآنچه از سینمایی خواهید...

۱۴ راه بی‌بازگشت

۸ اینترنت

۱۰ بررسی روابط دختر و پسر

نقد وضع موجود

۱۸ هدف‌گرایان یا مسیرگرایان؛

کدامیک به هدف خود می‌رسند



بسم الله الرحمن الرحيم

با تشکر ویژه از:

نهاد رهبری دانشگاه علوم پزشکی تبریز
معاونت فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی تبریز
جناب دکتر پارسایی مسئول نشریات دانشجویی
و تمام عزیزانی که به ما در این راه یاری می‌رسانند.

کانال هیئت عاشقان ثارالله: heyat_tbzmed

کانال تبصیر : tabsir_tbzmed

ارتباط با سردبیر: SM_Sadeghi



نشریه اُسوه

دوهفته نامه سیاسی-مذهبی

صاحب امتیاز:

هیئت عاشقان ثارالله

مدیر مسئول:

دبیر هیئت عاشقان ثارالله

سردبیر:

سیدمحمد صادقی

گرافیک و صفحه آرایی:

سیدمحمد مهدی بازرگان

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

علی اسدی جلودار

امیررضا اصلی (پیام نور تبریز)

هادی پایدار

عدنان حامدسلطانی

میرکازم سید اکبری

سیدمحمد صادقی

محمد رضا صیدیان

امیررضا طاهری (علوم پزشکی خلخال)

عطاالله عطایی

مهدی غلامی

محمدحسین فلاحی

داوود قوی

علی کمالی

سپهر محمودی آذر

سیدمحمد موسوی

محمد مهدی پور

عرفان میرعالی

امام موسی صدر:

«من حسینیهای را قبول دارم که قهرمانانی پیروند

که با دشمن اسرائیلی بجنگند.»

فهرست

تورم ضد فرهنگی

به سبک قورباغه آبپز

صفحه

۵۴

فهرست شیندلر؛

هرآنچه از سینما می خواهید...

صفحه

۵۶

اینترنت

بررسی روابط دختر و پسر

نقد وضع موجود

صفحه

۵۸

صفحه

۱۰

صفحه

۱۲

صفحه

۱۴

صفحه

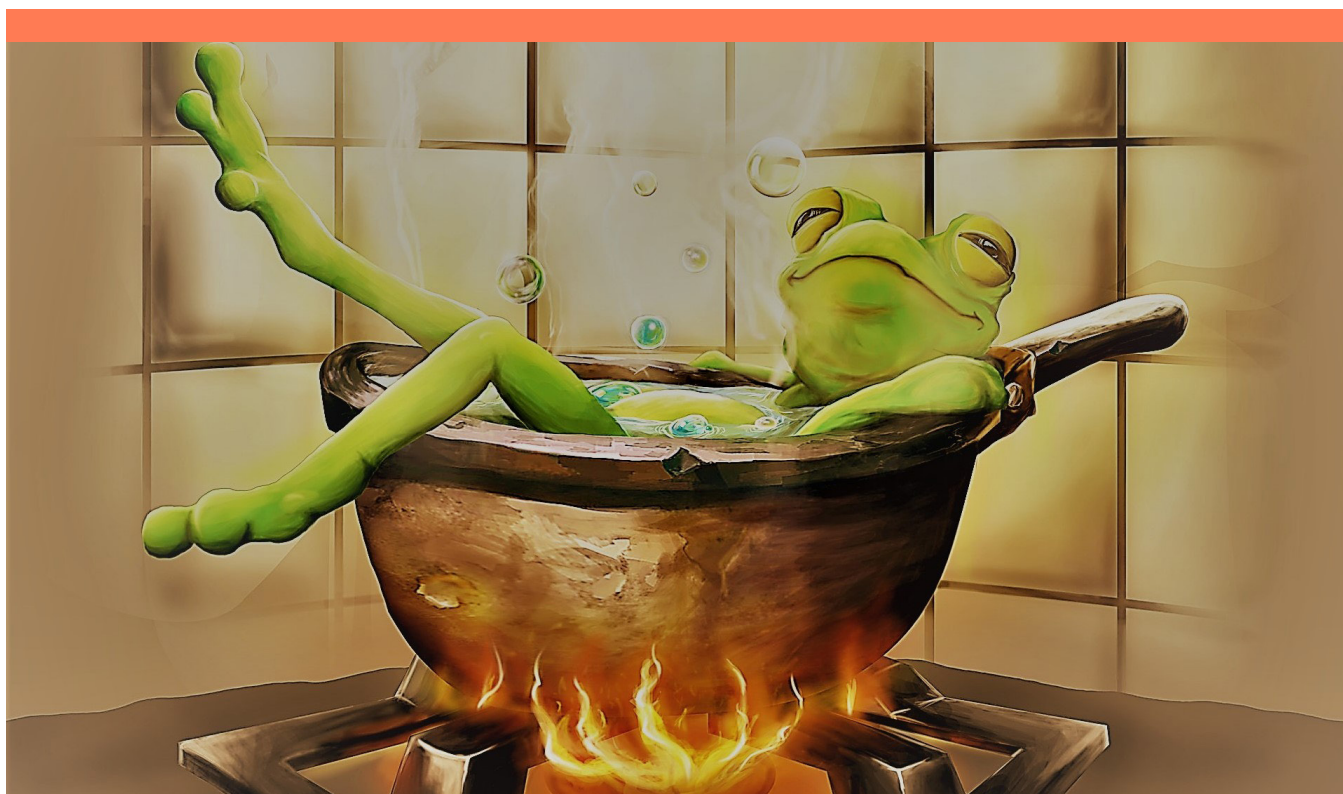
۱۸

من که هستم؟

راه بی بازگشت

هدف گرایان یا مسیرگرایان؛

کدامیک به هدف خود می رسند



تورم ضد فرهنگی به سبک قورباغه آب‌پز

محمد مهدی پور
دانشجوی پزشکی

اصطلاح قورباغه آب‌پز، برگرفته از یک باور غلط اما بسیار مصطلح در قرن نوزدهم میلادی و تاکنون است که در گفتارهای فلسفی و جامعه‌شناختی و فرهنگی کاربرد دارد. بدین ترتیب که اگر قورباغه‌ای را درون ظرف آبی بیندازیم و کم‌کم آب را گرم کنیم تا به نقطه جوش برسد، قورباغه متوجه افزایش دمای آب نشده و سر جایش می‌نشیند تا اینکه فلج شده و توانایی پریدن را از دست بدهد و در نهایت بمیرد.

و کم‌سواد، بی‌سواد یا با سطح فرهنگ پایین، اجازه می‌داد تا با تمسک به روش‌ها و به کمک سازوکارهایی (که این مجال، فرصت توضیح آن‌ها نیست) به تأثیرگذاری بر جامعه بپردازند.

قسمت دیگر این عوامل بیماری‌زا همان جنگ نرم قدیمی در میان ارباب مکاتب و نگرش‌ها و سیاست و مدعیان قدرت فرهنگی در جهان بود که این بار، به واسطه تعامل مستقیم‌تر با مخاطب خود، ذائقه‌های او را بهتر می‌شناخت و دقیق‌تر رقم می‌زد.

هم‌رسانه‌ها^۱، چه در سطح جهانی (با احداث) و چه در سطح کشور (با رواج)، در کنار فواید بسیاری که برای مردم جهان و بالطبع، مردم ایران داشت، عوامل بیماری‌زای بسیاری نیز در این محیط شروع به رشد و تکثیر کردند.

قسمتی از این عوامل بیماری‌زا، ناشی از نوع مناسبات ارتباطی در چنین رسانه‌هایی بود که به افراد غیرفرهیخته

۱. شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌های مجازی و در کل، رسانه‌هایی که به همه کاربران با سطوح مختلف، اجازه به اشتراک‌گذاری محتوا می‌دهد.

آن زمان که ساسان حیدری یافته با نام به اصطلاح هنری (!) «ساسی مانکن» در ایران شروع به کارکرد، کسی فکر نمی‌کرد که در یکی دو دهه بعد، آن هم به واسطه فاحشه‌خوانی و موسیقی هرزه‌نگار (musical pornography) و آن هم با تأثیر بر قشر کودک و نوجوان، به چنین تهدید مشهوری برای فرهنگ و زندگی نسل آینده بدل شود؛ اما این مسئله آیا یک شبه اتفاق افتاد؟ آیا این تنها تهدید است؟ در اواخر دهه هشتاد و تمام دهه نود، تاکنون، با گسترش برق‌آسای انواع



بر سرمان آمده است. اگر جوانی در دهه هشتاد یا هفتاد، خلاف بزرگش تکه کلام نه چندان مؤدبانه‌ای در صحبت با والدینش بود، هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد که در دهه نود، فرزندش صرفاً به خاطر رایج شدن یک چالش احمقانه مجازی، او یا همسرش را جلوی نگاه هزاران نفر خلع لباس کند.

ما تورم و وضع بد اقتصادی را خوب می‌فهمیم، چون قیمت‌ها عدد دارند. چون قیمت‌های سال‌های مختلف را با هم قیاس می‌کنیم. چون این قیمت‌ها مربوط به نیازهای مادی و مرئی زندگی ما هستند. اما فرهنگ، این هوایی که در آن نفس می‌کشیم و به زندگی ما جریان و جهت و هدف می‌دهد، مدت‌هاست که آلوده شده و از یاد برده‌ایم.

تازه مصیبت دیگری هم داریم. سوز سرمای فشار اقتصادی اولاً آنچنان بی‌حسمان کرده که آسیب‌های فرهنگی را لمس نمی‌کنیم. و ثانیاً از زور فشار اقتصادی، دست به خودزنی و خودکشی فرهنگی می‌زنیم. فشار اقتصادی باعث افزایش فشار روحی، غضب و یأس و... می‌شود. خیلی از ماها برای تخلیه این توپ پرفشار، متوسل به جریان‌های مخرب فرهنگی شده و با آن‌ها همراهی می‌کنیم. با بهانه‌های مختلف، فقط برای فراموشی، فقط برای تسکین، مثل یک معتاد، مثل یک الکلی...

چه هوای مسمومی دارد این دوره که به قول فردوسی:

«هنر خوار شد، جادویی ارجمند

نهان راستی، آشکارا گزند...»

عرضه کرده و گاه، خود را در عرصه‌های حقیقی جزو نخبگان و صاحب‌نظران جا بزنند.

سازوکارهای بسیار متنوعی در این رسانه‌ها و کار با آن‌ها وجود دارد که می‌تواند باعث ترویج چنین آفت‌هایی شوند که در این مقاله قصد پرداختن به آن‌ها را نداریم.

در اینجا قصد بررسی منشأ دقیق و نیت‌های نهفته در پس آن‌ها را نیز نداریم. اوضاع ما بسیار وخیم‌تر است؛ چراکه باید ابتدا تلاش کنیم که آسیب را ببینیم و بشناسیم. مثل بیمار رو به موتی که امراض گوناگونی را که به جانش افتاده، نمی‌پذیرد و از درمان سر باز می‌زند یا سهل‌انگاری می‌کند؛ چراکه به دردها و امراضش خو کرده و آن‌ها را عادی می‌بیند.

با یک بررسی کارشناسی ساده و یا حتی نظرسنجی عمومی کوچک می‌توان به اوضاع اسف‌بار «ادب»، به عنوان شاه‌ستون تالار فرهنگ، در فضای مجازی، که صد البته به زندگی حقیقی‌مان نیز سرازیر و جاری شده است، پی برد. عمده بی‌ادبی‌ها و بی‌فرهنگی‌هایی (از توهین و دروغ و ناسزا و رفتارهای...) که در سطح جامعه، سینما، تلویزیون، دانشگاه، مدرسه، خیابان و... می‌بینیم، ناشی از بیش از یک دهه حکمرانی افسارگسیخته این هرج‌ومرج براذهان و زندگی ماست.

ساسان یافته، این مانکن و مجسمه زشت و زشتی، فقط با سرعت کمی بیشتر از این قطار نابودی که به سمت ناکجاآباد در حرکت است، قدم برداشت و به این خاطر در چشم آمد. وگرنه ما چون درگیر یک جریان مستمر و مداوم مخرب هستیم، اصلاً نمی‌فهمیم که در این فرسایش، چه

به بیان دیگر، این آفت‌ها، یکی در زمینه جهانی شدن (می‌توان گفت globalation) و دیگری در زمینه جهانی‌کردن (globalization) شکل می‌گرفت.

از طرفی در برخورد و تعامل فرهنگ‌های ناهمگون با یکدیگر، سوخت‌وسازهایی در آن‌ها اتفاق می‌افتاد.

به هر تقدیر، متأسفانه چون همواره قشر فرهیخته و نخبه جوامع (elite)، قسمت اندکی از آن‌ها را تشکیل می‌دهند (و خود به قسمت‌های مختلف تخصصی تقسیم می‌شوند که این باعث چندپارگی این جامعه می‌شود). اولاً به واسطه کم‌بودن تعداد و گم‌شدن در شلوغی هم‌رسانه‌ها و دوم به خاطر کم‌آشنایی و ناآشنایی نخبگان سرآمد عرصه‌های گوناگون در جامعه با مسائل فنی رسانه‌ها، در عرضه محتوای درست مربوط به عرصه نخبگانی خویش، اغلب مغلوب شدند.

چندپارگی جامعه نخبگانی و خرابکاری هر گروه در کار دیگران، بر این مسئله افزود. امثال اظهار نظرهای غیرعلمی نخبگان هنری، ورزشی و... در مسائل مربوط به همین کرونا صرفاً یک نمونه کوچک از این معضل بزرگ است.

از طرفی، هم‌رسانه‌ها و نظام اعتباربخشی و ارزش‌گذاری‌شان، قشر نخبه دیگری به وجود آورد که صرفاً در قالب این رسانه‌ها موفق بودند و حیات نخبگانی‌شان وابسته به این رسانه‌ها بود. آشنایی این قشر با مباحث فنی استفاده از این رسانه‌ها منجر به آن می‌شد که بتوانند محتوای کم‌ارزش و بی‌ارزش و ضد ارزش را با ارزش افزوده رسانه‌ای قابل توجه و بسته‌بندی شیک و مطلوب





فهرست شیندلر؛

هرآنچه از سینما می‌خواهید...

هادی پایدار
دانشجوی پزشکی

به چشم ببینیم و باور کنیم. اسپیلبرگ برای واقعی‌تر نشان دادن اثرش از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است، حتی فیلم را به صورت سیاه‌وسفید ساخته است تا هم تاریخی بودن و واقعی بودن این رخداد را بیشتر به بیننده القا کند و هم اوج مصیبت یهودیان را با رنگ‌های مرده سیاه‌وسفید بیشتر به بیننده بفهماند. نقطه اوج عاطفی فیلم که در واقع نقطه دید شیندلر و مخاطب یکی می‌شود، صحنه حضور یک دختر قرمز پوش (شاید به رنگ خون) در میان اتمسفر سیاه‌وسفید فیلم که در خیابان سرگردان شده و بی‌آنکه توجهی به جنایات دوروبرش داشته باشد به سوی نقطه‌ای نامعلوم هراسان قدم برمی‌دارد. کنتراست رنگی منحصر به فردی که به کاررفته نه تنها حسی انسان‌دوستانه را در ما پدید می‌آورد بلکه باعث می‌شود تا آخر عمر ما آن نمای زیبا را از یاد نبریم. هم‌زمانی این اتفاق با شنیدن قطعه‌ای از موسیقی فولکلور اروپای شرقی و همخوانی گروه کر، معجزه سینمایی خاصی را می‌آفریند که اشک چشم را از هر بیننده‌ای می‌گیرد. موسیقی فیلم نیز بهترین سازگاری را با فضای سرد و تیره فیلم دارد و به اعتقاد نگارنده تأثیرگذارترین در بین همه آثار هالیوودی است. حضور ویولن در موسیقی فهرست شیندلر بسیار برجسته و چشمگیر است و برای ایجاد حالت‌ها و لحن‌های مختلف به کار رفته است. شاید هیچ ساز دیگری به اندازه ویولن و هیچ نوازنده دیگری مانند ایزاک پرلمن نمی‌توانست این حس تلخ و تراژیک را تا این حد قدرتمند منتقل کند. اسپیلبرگ حتی در پایان فیلم تصاویری مستند و واقعی از بازماندگان فهرست شیندلر پخش می‌کند که در خاک اسرائیل کنونی بر سر مزار «اسکار شیندلر» رفته‌اند و به آرامگاه او با اهدای گل، ادای دین و احترام می‌کنند.

به کمک حسابدار یهودی‌اش «اسحاق استرن» با بازی «Ben Kingsely»، برای کار در کارخانه‌اش جدا کرده و به‌ازای هر یک از آنها مبلغی به ژنرال گوئتس می‌پردازد و بدین‌وسیله بیشترین نجات‌یافتگان از مهلکه آشویتس را همان افرادی تشکیل می‌دهند که در فهرست شیندلر نامشان آورده شده است. اسکار شیندلر که در ابتدای فیلم، فردی عیاش، لالایی و قمارباز معرفی می‌شود و تمام هدفش این است که از عمل کارگران یهودی - که ظاهراً حقوق کمتری می‌گیرند و بسیار قانع‌تر و سربه‌زیرتر از عماله‌های لهستانی هستند - در جهت سود بیشتر برای کارخانه خود استفاده کند، با تماشای صبر و استقامت و مظلومیت بیش از حد یهودیان در یک سیر تحول قرار می‌گیرد و در نهایت برای نجات اسیران یهودی از زیر یوغ نازی‌ها تا حد ورشکستگی کامل پیش می‌رود! البته با بررسی چندین سکانس فیلم متوجه می‌شویم که کارگردان از روی عمد نمی‌خواهد که این فرایند گذار شخصیت را به‌وضوح نشان دهد و در هر جای فیلم که مخاطب تمایل دارد پروسه تغییر دراماتیک پروتاگونیست فیلم را به‌نظاره بنشیند، فیلم با تغییر زاویه دید، به سمت صحنه‌های مستندوار حرکت می‌کند. سراسر فیلم پر است از چنین صحنه‌های ترحم برانگیز؛ جایی که در یکایک خانه‌های یهودیان نور شلیک تیر دیده می‌شود، صحنه بیرون آوردن اجساد یهودیان از خاک و آتش‌زدن آنها، آنجایی که بچه‌ای برای فرار از دست نازی‌ها به چاه فاضلاب پناه می‌برد و قس علی‌هذا... هدف چیست؟ فیلمساز می‌خواهد مای مخاطب به‌جای دیدن دگرگونی حالات شخصیت اصلی فیلم، بیشتر تحت تأثیر مظلومیت‌ها قرار بگیریم و آن‌همه ظلم و ستم را

سال ۱۹۹۳ میلادی؛ یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین کمپانی‌های فیلمسازی هالیوود یعنی Universal Pictures، با اختصاص بودجه‌ای نسبتاً بالا و با به خدمت گرفتن خوشنام‌ترین، بزرگ‌ترین، پرنفوذترین و تأثیرگذارترین کارگردان هالیوود یعنی «استیون اسپیلبرگ» (Steven Spielberg) در پی ساخت یکی از عظیم‌ترین پروژه‌های هالیوود برمی‌آید. جایی که در آن اسپیلبرگ، به‌عنوان یکی از معروف‌ترین یهودیان هالیوود، قرار است تاریخ هولوکاست را برای نخستین بار آن هم در ابعادی شگرف، در ذهن افکار عمومی دنیا تصویرسازی کند؛ و فیلم «فهرست شیندلر» ساخته می‌شود. اثری که در جایگاه ششم لیست برترین فیلم‌های جهان در سایت IMDb (بانک اطلاعاتی اینترنتی سینمای جهان و هالیوود) شناخته می‌شود و به اذعان بسیاری از اهالی هالیوود تأثیرگذارترین فیلمی است که پیرامون تاریخ معاصر ساخته شده است. داستان فیلم در لهستان اتفاق می‌افتد، زمانی که نیروهای «اس‌اس» نازی در حال جمع‌آوری یهودیان سراسر لهستان در اردوگاهی به نام آشویتس هستند. جایی که در آن ژنرال «Amon Goeth» با بازی خیره‌کننده «Ralph Fiennes» به‌عنوان فرمانده نازی اردوگاه آشویتس، هنوز هم که هنوز است یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های منفی هالیوود را به تصویر کشیده است. ژنرالی که تفریح روزانه‌اش هدف‌گیری و شکار یهودیان است و تفریح شبانه‌اش اذیت و آزار کنیزکان یهودی و در نهایت کارخانه‌دار خیر آلمانی یعنی «اسکار شیندلر» با بازی «Liam Nesson»، چون یک روزنه امید، به نجات تعدادی از اسرای یهودی می‌پردازد و تعدادی از آنها را

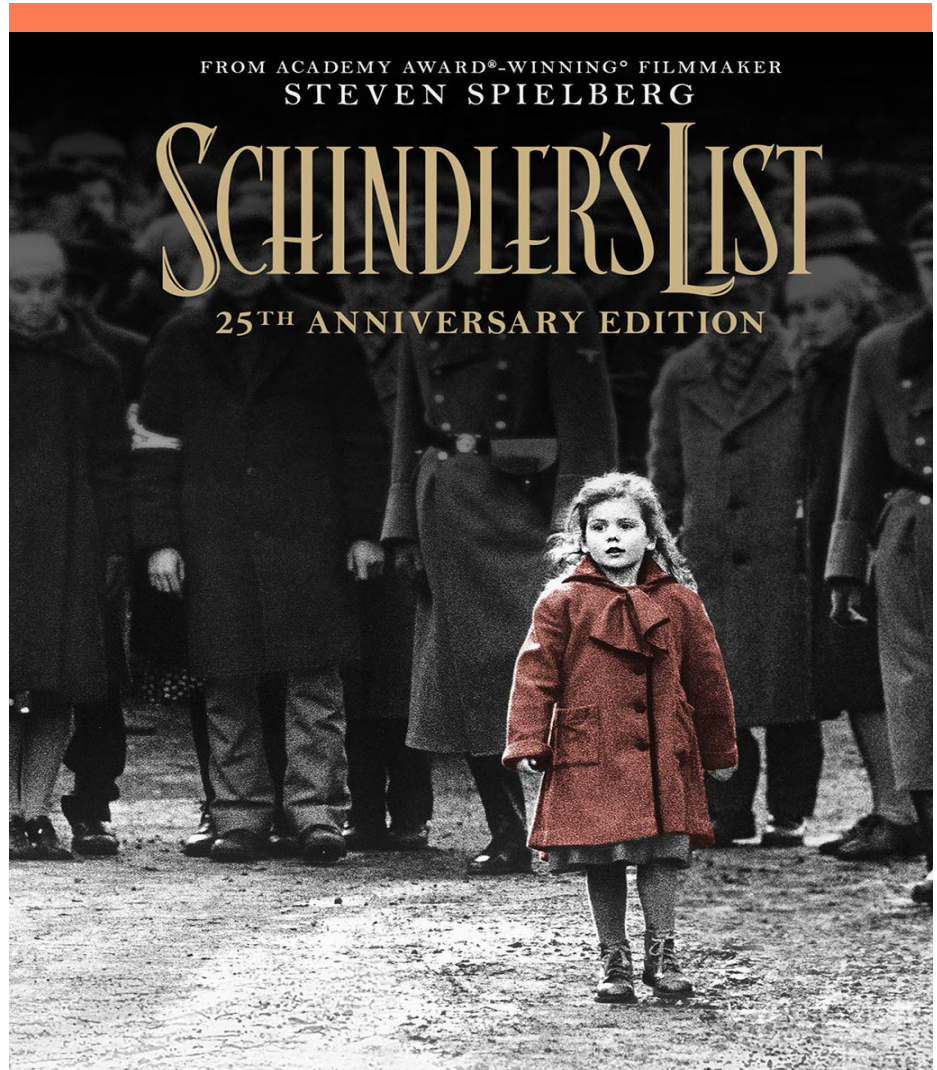


” راه “



علی اسدی جلودار
دانشجوی پزشکی

دغدغه داشتن جامعه بی طبقه و توأم با مساوات همیشه بشر را به تفکر و تکاپو واداشته امام موسی صدر می گویند: «فعالیت های دینی من قبل از هر چیز ارتقای زندگی اجتماعی مردم به طور عام و فرهنگ دینی مسلمین به طور خاص است. بر این باورم که تا وقتی زندگی اجتماعی مردم در این سطح است وضع دینی آنان را نمی توان بهبود بخشید.» برای بهبود وضعیت نابسامان اجتماعی جامعه و از بین بردن فاصله های طبقاتی موجود در جامعه نمی توان فقط به دست دولت و خارجی ها چشم دوخت تا شرایط در طول زمان های مدید به مرور اصلاح گردد؛ بلکه باید ملت به پا خیزند و دست همدیگر را بگیرند هرکسی چه غنی باشد و چه نباشد مدام فکر کند که کسی هست که به کمک او نیاز دارد و با این انگیزه و روحیه انقلابی دست هموطن و برادر دینی اش را بگیرد و چنین می شود که در اوج انسانیت پرواز خواهیم کرد و خورشید سعادت در آسمانمان خواهد درخشید.



بعد از تماشای فیلم، به قدری یهود در اوج مظلومیت به تصویر کشیده شده و به حدی ستمی که بر حق آنان روا داشته شده، طبیعی می نماید که اگر صاحب فکری و ذی وجدانی در جهان بخواهد برخیزد و از موجودیت هولوکاست نقد نماید و در واقعی بودن آن شک کند، قشر عام جامعه نه تنها به دید تمسخر به او خواهند نگریست بلکه چه بسا شدیداً وی را مورد عتاب قرار دهند.... چرا چنین است؟ آیا نه این است که هالیوود با قدرت اهریمنی اش توانست موضوع اصلی یعنی تشکیل حکومت نامشروع صهیونیستی را به محاق بکشاند و تاریخچه نه چندان مستند نسل کشی جنگ جهانی را در ذهن ها حک نماید؟ برآستی از سینما چه می خواهید؟ بالاتر از اینکه هرآنچه که ما ساعت ها بنشینیم، مقاله بنویسیم و قلم فرسایی کنیم، بعد یک اثر سینمایی همه را محو کند و مهم تر از آن، فرهنگی نو بسازد،

تصاویر مستندی که این داستان را هرچه بیشتر باورپذیرتر کرده است. اسپیلبرگ بسیار قدرتمند و تأثیرگذار، تصویر ترس و وحشت و استیصال را در چهره مردان و زنان و کودکان یهودی به تصویر کشیده است، تا جایی که شاید حتی اگر خود هیتلر هم این تصاویر را تماشا می کرد احتمالاً در سیاست های خود تجدیدنظر می نمود؛ بسیاری از پلان های فیلم رعب آور و گریه دار است، مخصوصاً زمانی که نیروهای نازی برای پاک سازی خانه های یهودیان اردوگاه به این خانه ها هجوم می آورند و زنان و کودکانی که در زیر تخت و درون کمد ها پنهان شده اند را پیدا می کنند و به رگبار می بندند. ا. در واقع «فهرست شیندلر» آمده تا مظلومیت تاریخی یهود! را به تصویر بکشد و تقدس هولوکاست را در ذهن ها تثبیت کند. اکنون، مسئله ای بسیار مهم پیش می آید و آن اینکه



اینترنت

راهکارهای مؤثر برای مدیریت فرصت‌ها و چالش‌های فضای مجازی چیست؟

محمد امین سعیدی
دانشجوی پزشکی

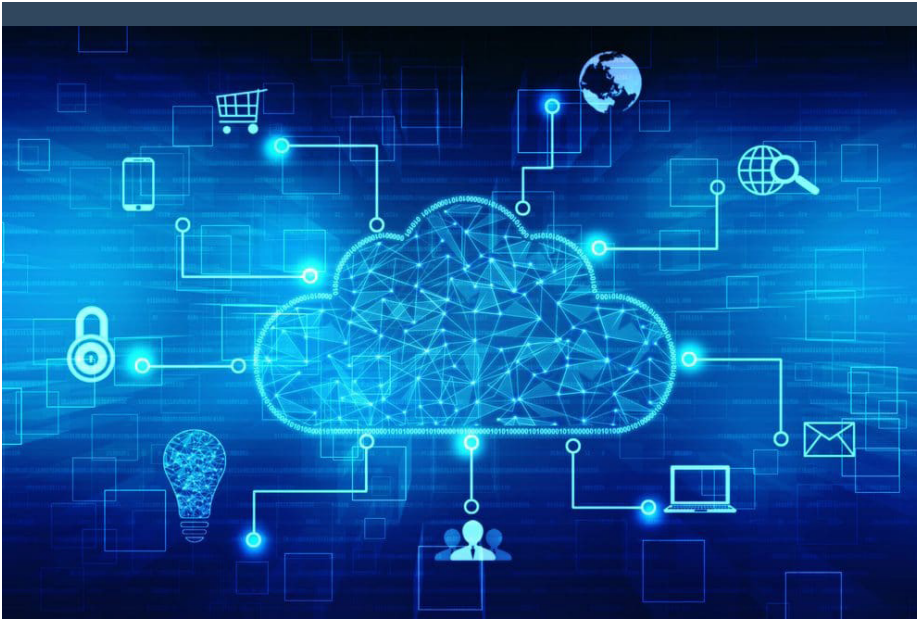
اساسی‌اند)، ایجاد فوری دوقطبی‌هایی با حالت صفر و صدی و بدتر از آن برچسب‌زنی‌های توهین‌آمیز از دو سوی مباحثه به یکدیگر-ولو آنکه نظر یکی درست‌تر و نظر آن یکی نادرست‌تر باشد- جز به افزایش کدورت‌ها و تعمیق اختلافات فکری به چیز دیگری نمی‌انجامد و این رویه‌ای است که باید جلوی ایجاد و ادامه آن را در هر موضوعی از جمله همین موضوع فضای مجازی گرفت تا بتوان در فضایی سالم به راهکارهای مفید لازم دست یافت.

دوم باید بپذیریم بعضی مسئولین «هم‌سرعت» با تحولات زمان خود حرکت نمی‌کنند! برای بعضی از آن‌ها جزئیات و ظرایف فضای مجازی، فواید و مضرات چشمگیر آن بر نحوه زیست، رفتار، افکار و گفتار قشرهای گوناگون مردم هنوز آنچنان که باید، مکشوف و معلوم نیست! نه به درستی می‌دانند چه فرصت‌های بزرگی در این فضا نهفته و نه به درستی می‌دانند چه تهدیدات خطرناکی از جانب آن در کمین است! طبیعتاً در چنین حالتی برنامه مدونی هم برای بهره‌گیری از فرصت‌های بی‌شمار آن و مواجهه با تهدیدات بزرگش ندارند. گاهی نیز بعضی مسئولین، فرصت‌ها و تهدیدها را به خوبی شناخته‌اند؛ اما در اعمال روش‌های عملی مواجهه، بعضی ظرایف و تفاوت‌های فضای مجازی و واقعی را در نظر نگرفته و لذا در رسیدن به برخی اهداف موجه و مثبت فرهنگی خویش ناکام می‌مانند.

(به جز همان‌طور که گفته شد «احتمالاً» معدودی) درباره اینترنت نه آزادی مطلق و نه انسداد مطلق است، نظری که غالب افراد منصف نیز به آن معتقدند. پوشیده نیست که برساخته‌شدن دوقطبی‌های کاذب و اغراق‌آمیز باعث می‌شود افکار ناهم‌سو و دارای اختلافات جزئی - که نه در اصول و کلیات بلکه در جزئیات و روش‌ها با یکدیگر دچار اختلافند - و می‌توانند با بحث‌هایی معقول و منطقی درباره فواید و مضرات اینترنت و نحوه رفتار درست با آن در نهایت به راه‌حلی مشترک برسند، هیچ‌گاه به این نقطه مشترک دست نیافته و به جای آن مدام همدیگر را متهم به «تحجر و دیکتاتوری» از یک طرف یا «پوپولیسم و خودباختگی در برابر غرب» از طرفی دیگر کنند و بدین‌ترتیب باب هرگونه بحث نتیجه‌بخش و اخلاقی را که بخواهد به پاسخی واضح دست یابد، در همان ابتدا با برچسب‌زنی مسدود نمایند! در میان کلام، لازم به ذکر است نگارنده خود، علی‌رغم نکات فوق معتقد است، در جامعه‌ای زندگی می‌کند که همچون جوامع دیگر، هم افرادی متحجر و هم بسیار بیشتر و پرنرنگ‌تر از آن، افرادی خودباخته در برابر غرب پیدا می‌شوند و در حقیقت و درستی این واقعیت نیز شکی ندارد؛ اما انتقاد و حرفش آن است که در بسیاری از اختلافات نه چندان بزرگ که دو طرف اختلاف معتقد به برخی اصول و کلیات مشترک‌اند (نه در مواردی که دو طرف در اصول نیز با هم دچار تغایرات

سال‌های زیادی از ورود اینترنت به ایران می‌گذرد؛ اما بعد از گذشت این دوره نسبتاً طولانی، کماکان نهادهای مسئول به جمع‌بندی واحدی پیرامون مسائل مرتبط با اینترنت نرسیده‌اند. این «عدم دستیابی به یک جمع‌بندی مدون و واحد» عللی دارد که در زیر به‌طور مختصر به آن‌ها پرداخته می‌شود:

نخست آنکه میان مسئولین، درست همانند مردم عادی، در زمینه‌های گوناگون ازجمله شیوه مواجهه با فضای مجازی اختلافات سلیقه‌ای وجود دارد. اگر کمی ساده‌تر و خودمانی‌تر با عدد و رقم بخواهیم این مسئله را بازگو کنیم، تقریباً مواجه با حالتی هستیم که در آن، مسئولی درباره اینترنت معتقد به اعمال ۲۰٪ محدودیت است، درحالی که مسئولی دیگر ۴۰٪، دیگری ۷۰٪ و معدودی هم شاید در دو سر طیف معتقد به اعمال محدودیت صفر یا صدی! هرچند نظرات مسئولین درباره اینترنت و شیوه مواجهه با آن، در دامنه‌ای متغیر و بزرگ قرار می‌گیرد، اما دوقطبی ساخته شده پیرامون این مسئله در جامعه - همانند هر دوقطبی دیگری- واقعیات را مقداری تحریف شده و تغییر یافته می‌نمایاند، به گونه‌ای که گویی بخشی از مسئولین از یک جناح فکری خاص درصدد «انسداد مطلق اینترنت = محدودیت ۱۰۰٪» و بخشی دیگر از مسئولین از جناح فکری دیگر درصدد «آزادی مطلق اینترنت = محدودیت ۰٪» هستند، حال آنکه نظر غالب مسئولین



راهکارها

درباره راهکارهای عملی لازم درجهت بهره‌برداری از فرصت‌ها و مواجهه با چالش‌های فضای مجازی، اولاً: به اقتضای هر بخش از فضای مجازی و به تناسب نوع و چگونگی آن بخش، راهکارهایی که می‌توانند کارگر و مؤثر باشند، متفاوت‌اند و لذا نمی‌توان نسخه و راهکاری واحد برای تمامی بخش‌ها پیچید. ثانیاً: به تناسب تحولات زمانی ممکن است این راهکارها خود نیز در هر دوره نیاز به تغییراتی داشته باشند و ثالثاً: هر راه حلی نیاز به آسیب‌شناسی و بررسی کارشناسی عمیق دارد، بنابراین واقعیت آن است که نمی‌توان در این مقاله مختصر به ارائه راهکارهای جزئی و دقیق درباره فضای مجازی پرداخت، باین حال از نظر نگارنده چند اصل مهم و کلی وجود دارد که در اعمال و اجرای هر راهکاری در جهت بهره‌برداری از فرصت‌های فضای مجازی و مقابله با تهدیدات آن باید مورد توجه قرار گیرد تا درصد و احتمال موفقیت راهکار مدنظر افزایش یابد:

سیاست‌گذاری واحد: گام نخست در حوزه مسائل مرتبط با فضای مجازی آن است که سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و نظارت بر اجرای برنامه‌ها در این حوزه به صورت واحد و توسط نهادهای واحد (شورای عالی فضای مجازی) انجام گیرد؛ لذا در صورتی که نهادهای دیگر از جمله مجلس (به طور مثال) طرح یا برنامه‌ای برای فضای مجازی داشته باشند باید با هماهنگی و مشورت با این شورا برنامه‌های خود را عملی ساخته و نظارت بر اجرای برنامه را نیز به این نهاد واگذار کنند. هم چنین تضمین‌های اجرایی لازم برای هر برنامه نیز باید تعیین شده و تمامی نهادهای مرتبط خود را موظف به پاسخگویی به شورای مذکور بدانند.

توجه به غالب شدن استفاده از شبکه‌های اجتماعی داخلی در عین حفظ بخشی از ارتباطات بین‌المللی کاربران اینترنت که خود پیش‌نیازهایی دارد از جمله:

تدوین قوانین دقیق حریم خصوصی، تضمین امنیت و حریم خصوصی کاربران در شبکه‌های اجتماعی داخلی همراه با افزایش کیفیت، سرعت، پهنای باند و امکانات آن‌ها و ارائه مشوق‌های مختلف درون نرم‌افزاری به کاربران

ایجاد بستری برای برقراری کرسی‌های آزاداندیشی در شبکه‌های اجتماعی داخلی در فضایی سالم به دور از برجسب‌زنی، دروغ‌گویی و اهانت

حمایت از ایجاد کانال‌ها و گروه‌های مختلف در شبکه‌های اجتماعی جهت پاسخگویی به سؤالات و شبهات و همچنین راه‌اندازی پویش‌های مفید اجتماعی داخلی در

مجازات‌ها باید تناسب بیشتری با ذات و جنس این فضا داشته باشد، هرچند که این مورد به مفهوم صدور مجوز برای نقض قوانین نبوده و مراد از فضا و ترانس آزادی بیشتر در فضای مجازی هم «ایجاد ولنگاری یا بی‌قید و شرطی در رفتار و گفتار» نیست بلکه صرفاً به مفهوم توجه به تفاوت‌های ذاتی فضای مجازی با سایر فضاهاست که باید مورد توجه قرار گیرد.

جهت تأمین مطالبات به حق مردمی بدون ایجاد التهابات کاذب

حفظ و عدم محدودسازی برخی شبکه‌های اجتماعی بین‌المللی سالم‌تر در جهت استمرار ارتباط داخل و خارج و تأثیرگذاری فرهنگی-سیاسی ایران در سطح دنیا و نیز استفاده از تجارب مثبت و منفی مردم دیگر کشورها در مسائل مختلف

محدودسازی هوشمند برخی از شبکه‌های اجتماعی خارجی و صفحاتی که درصد بالایی از محتوای آن‌ها ترویج مطالب غیر یا ضد اخلاقی-فرهنگی یا ضد امنیتی بوده و فراهم ساختن جایگزین‌های مناسب داخلی و در عین حال تأمین و ارائه دائمی محتوای سالم آن‌ها در حوزه‌های خبری، فرهنگی، اجتماعی و علمی از طریق برنامه‌های شبیه‌ساز اپلیکیشن‌های ایرانی (نظیر شبیه‌ساز یوتیوب، فیسبوک و ... در جهت ارائه محتوای سالم این اپلیکیشن‌ها و پالایش محتوای ناسالم آن‌ها) و هم‌زمان انسداد فیلتر شکن‌ها و حرکت به سمتی که کاربران، به قانون‌مداری و عدم دور زدن قوانین کشور ترغیب شده و نیازهای مختلف خود در فضای مجازی را بدون محدودیت بتوانند تأمین سازند.

توجه کافی به کسب و کارهای قانونی خصوصی موجود در برخی شبکه‌های اجتماعی خارجی و انتقال تدریجی این کسب‌وکارها بدون وارد شدن صدمه به آن‌ها به شبکه‌های اجتماعی داخلی

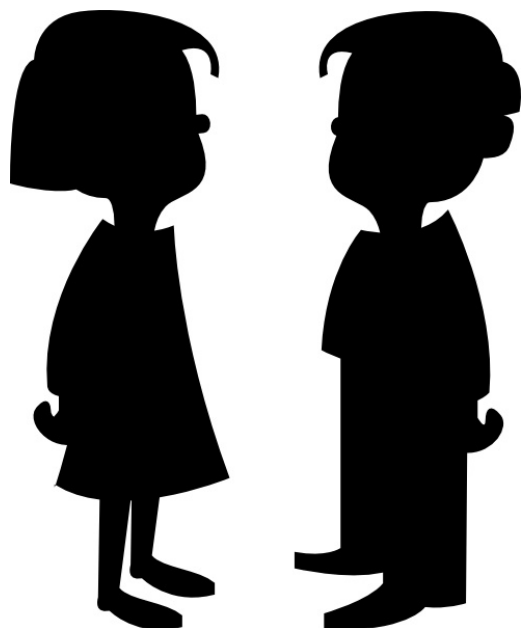
توجه به ظرفیت (ترانس) بیشتر فضای مجازی در قیاس با رسانه‌های دیگری مانند رادیو و تلویزیون: بدین معنا که ظرفیت بیان سخنان گوناگون در فضای مجازی ذاتاً بیشتر و فضا تا حدودی آزادتر از رسانه‌های دیگر بوده و لذا میزان وضع محدودیت‌ها در آن و نیز شدت اعمال

این تحلیل، پرداختی کلی و مختصر بود درباره فضای مجازی و راهکارهایی پیرامون برخی چالش‌های آن؛ امید است که در عمل نیز شاهد اتفاقات مثبتی در این حوزه باشیم.

”



بررسی روابط دختر و پسر



نقد وضع موجود

امیر ابراهیمی و رضا نکونام
دانشجویان پزشکی و تغذیه

شاید یکی از بزرگ‌ترین معضل‌های خانواده‌ها و همین‌طور چالش‌های جوانان روابط با جنس مخالف هست،

اما واقعاً رابطه با جنس مخالف چگونه نیازی ایست؟
رابطه‌هایی که در جامعه فعلی ما وجود دارد در چه سطحی از اصالت و منطق هستند؟
آیا راهکارهای دیگری هم فارغ از شیوه رایج وجود دارد؟

در این مقاله ما بیشتر به بررسی روابط فعلی جامعه ما می‌پردازیم و راهکارهای جایگزین را در مقاله‌های بعدی بررسی خواهیم کرد

در پاسخ به اولین سؤال که آیا رابطه با جنس مخالف درست هست یا غلط، به نظرم بسته به اینکه ارتباط از نظر هر مکتبی چگونه تعریف شود متفاوت است ...

اساساً وقتی دختر و پسر در جامعه یا اجتماع کوچک‌تری چون دانشگاه یا هر اجتماعی دیگری جمع می‌شوند، قطعاً بررسی اثر ملموس‌تر غریزه انسانی در آن دارای اهمیت است چراکه که جدای از سایر محرک‌ها، لاجرم این کشش طبیعی، رفتاری و احساسی است که دو جنس را به سمت «خود» یکدیگر می‌کشد،

از همین‌جا است که اختلافات دید حرکتی پدیدار می‌شود آنگاه که گروهی معتقد بر آن‌اند،

که این روابط باید آزاد و بی‌قید و خط خاصی باشد و حتی مشکلات بشر از ابتدا تا الان را هم به‌خاطر همین محدودیت‌ها می‌بینند! (تفکر غالب فرهنگ جدید غرب و نظریه برخی نظریه‌پردازان چون فروید و راسل) ...

اما گروه دیگری به‌طور اعتدال‌گرایانه بر آن‌اند، این روابط که احتمال دوام کمتری نسبت به روابطی مثل ازدواج

دارند باید یکسری حدود و چارچوب‌هایی داشته باشند، گرچه اساساً و اصولاً این روابط باید در طول ازدواج باشد و بعداً در صورتی‌که صلاحدید نبود به ازدواج ختم نشوند، باید دو جنس با یکدیگر ارتباط کنترل شده داشته باشند و شروطی چون عفت و حیا انسانی در این بین مشهود باشد.

اما گروهی دیگر که امروز طرفداران خیلی کمتری دارد، دیدگاهی تفریطی (سنت بزرگ سالاری) است که می‌گویند روابط کاملاً و مطلقاً باید با اذخال نظر ناظر باشد و امرآمران چربش دارد به نظرات ...

و شدیدترین حالت آن که هیچ روابطی را مهم نمی‌داند و حتی ازدواج را مطرود و سبب عدم تکامل می‌داند! (دیدگاه افراطی مسیحیت و کلیسا).

اما امروز می‌خواهیم شروع به آسیب‌شناسی رابطه‌ها با روش فعلی موجود در اجتماع را بررسی کنیم:

اول از همه بیاییم به نگرش دختر و پسر به رابطه و یا اساساً عشق بپردازیم که این دو جرگه، چه نگرشی از عشق دارند. دخترها معمولاً عشق را به‌صورت رمانی عاشقانه می‌بینند که انتظار همراهی، همدلی، هم‌کلامی و هم‌مسیری پسر را دارد و همیشه توقعاتی دارند که در نهایتاً قلب و ذهن او را

خوشحال نگه دارد.

اما ذاتاً به‌خاطر تفاوت‌های فیزیولوژیکی و روان‌شناختی که در خلقت این دو وجود دارد،

پسرها شاید در خیلی از روابطشان، اغنا و صورت نیاز جنسی، بر نیاز عشق و محبتشان بچربد برعکس دخترها (که گفته شد این امر طبیعتاً لاجرم است) و این شروع اختلاف نگرش‌هاست.

اما نکته جالب ماجرا اینجاست، دختری که در آن رویای داستان عاشقانه‌اش زندگی می‌کند و منتظر است شاهزاده‌ای سوار بر اسب سفید بیاید و او را به آرزوهایش برساند، خبر ندارد که پسر (خواسته یا ناخواسته) تحت کشش اغناء نیازهای جسمی و جنسی‌اش است،

و با درخواست‌های پسر مبنی بر ایجاد رابطه‌های نزدیک‌تر، به‌ناچار برای ازدست‌دادن او و مسیر عاطفی‌اش، تن به این نظر داده و نرم‌خواسته‌های او می‌شود.

که این خود نقطه شروع کم‌تعهد شدن پسرها و شانه خالی کردن از مسئولیت‌های متقابلش است ...

بررسی‌های آماری متقن نیز ثابت کرده است که پسرها (حتی آنهایی که خود سابقاً روابط متعدد داشته‌اند)، معمولاً در این مسیر انتخاب، دنبال دخترهایی هستند که



بسیار مهلک است، چه بسا شنیده باشید که مثلاً دخترها می‌گویند غالب پسرها خیانتکار هستند یا چنین الفاظی که ناشی از یک شکست بحران‌زا در گذشته می‌باشد.

یا عده دیگری برای انتقام از طرف مقابل وارد رابطه دیگری بدون شناخت کافی و یا سایر این دست‌کارها می‌شوند که همه این محصولات جمعاً سبب تشدید این تضرر روحی، اختلال شخصیتی، ایجاد احساس پوچی (که خود باعث مشکلات بیشتری از جمله افسردگی و گاه خودکشی هم می‌شود (که خود این افسردگی یا مشکلات این‌چنینی هم باعث کشیدن شخص به منجلاب سیگار و مخدرها و یا حتی روان‌گردان‌ها می‌شود)

بررسی ایدئولوژی عملکردی در ارتباط با این معضل از نظرات حیطه‌های مختلف علمی، عقلی، دینی ذو اهمیت است که ان شاء الله در سلسله مقالات پیش روی این بحث، به صورت مفصل‌تر راجع به آن بحث خواهیم کرد....

هیچ‌یک از دو طرف خصوصاً زن خدشه‌دار نشود و ثانیاً این روابط، حقیقتاً هدفمند شده و به آرمانی عالی‌تر یعنی ازدواج ختم شود.

اما نگرش روان‌شناسانه شاید خط انتقادی محکمی بر نقش زیبای این‌گونه روابط باشد....

در این نگرش وقتی دختری برای اولین بار با پسری رابطه عاشقانه‌ای ایجاد می‌کند از لحاظ عاطفی به او وابسته یا به عبارت بهتر دلبسته می‌شود،

و با احتمال برهم خوردن و تداخل روابط هر دو طرف، خصوصاً دختر (به اقتضای طبیعت ذات) ضربات بد روحی، عاطفی، عملکردی و دیدگاهی می‌بیند....

به‌طوری‌که شاخص‌ترین آسیب در اعتماد به نفس و اعتماد به غیر، در آنان دیده می‌شود، علی‌الخصوص به دلیل اینکه روابط اکثراً ناگهانی و ناعلت قطع می‌شوند هر دو طرف صدماتی ضربتی و مبهم می‌خورند.

ولی مشکل همین‌جا تمام نمی‌شود، همین ضربات روحی و انقطاعات ناگهانی روابط، باعث پرورش سلاح بدبینی و بی‌اعتمادی می‌شود که از دید روان‌شناسی سمی

قبل از ازدواج، کمترین سطح ورود به روابط را داشته‌اند و به قول برخی نه آفتاب او را دیده باشد نه مهتاب...! و به‌خاطر همین است که برعکس، در نگرش اغلب پسران، ازدواج برای رسیدن به همان رمان عاشقانه هست، و رابطه‌ها، برای رفع نیازهای حسی...!

حدوداً غالب ماها سابقاً هم به این نتیجه رسیده‌ایم که این نوع رابطه‌ها، حداقل در جامعه و فرهنگ ایرانی، ایرادات محسوسی دارد اما بیایید از دیدگاه‌های بیشتری بررسی کنیم:

اول اینکه چه قبول کنیم یا نکنیم باید پذیرفت که مذهب همیشه دنبال مشخص کردن حدود و چهارچوب و خط‌قرمزهای روابط بوده و هست....

مثلاً در کشوری همچون ترکیه کاملاً مشخص است که هر قدر از منطقه آسیایی ترکیه (مذهبی‌تر) به سمت منطقه شمالی ترکیه پیش می‌رویم، روابط بی‌حد و مصرت‌تر، ظاهراً آزادتر و گاه افسارگسیخته‌تر می‌شود.

اما این را هم بپذیریم که دین اسلام هیچ‌گاه دنبال روابط با دیدگاه افراطی و تفریطی نبوده و نیست، اما همیشه حامی و محرک روابطی بوده که اولاً حقوق





من که هستم؟

امیررضا طاهری
دانشجوی پرستاری

در شماره قبلی ثابت کردیم:

انسان چیزی فراتر از جسم است و حقیقت آن چیز دیگری است. به یکی از مراتب حقیقت آدمی، «نفس ناطقه» می‌گویند. محل درک، یادگیری، تفکر، خیال، و سایر قوای ناطقه انسان مغز او نیست؛ بلکه نفس اوست.

می‌کنیم و آن اینکه:

دو صندلی را در کنار یکدیگر تصور کنید، فرض کنید شخصی را بر روی یکی از صندلی‌ها می‌نشانید.

چون در حال تصورکردن و خیال‌پردازی هستیم، ببینید این‌طور فرض کنیم که درعین حال که آن شخص زنده است و روی یکی از صندلی‌ها نشسته، او را بکشیم و جسدش را هم بر روی صندلی دیگر بگذاریم.

در عالم خیال قدرت دست ماست، اگر بتوانیم این کار را انجام دهیم، می‌بینیم که یک شخص، در آن واحد بر روی دو صندلی نشسته و در روی یکی از آن‌ها زنده است و روی دیگری مرده.

حال از خودمان بپرسیم که چه تفاوت‌هایی میان این‌وآن وجود دارد؟!

آیا قبول دارید که به آن حالت مرده این شخص، جسد او می‌گویند؟

آیا جسد او، می‌تواند حرکت کند؟ آیا این جسد می‌تواند فکر کند، حافظه داشته و برایتان خاطره‌ای نقل کند، یا محاسبات ریاضی انجام دهد؟!

قطعاً پاسخ منفی است و جالب اینجاست همان جسدی که روی صندلی دوم بی‌جان افتاده بود، حال بر روی صندلی اولی زنده و متحرک، به شما نگاه می‌کند و احتمالاً

هر ظرفی با دریافت مطرووف [چیزی که در ظرف قرار می‌گیرد] پر می‌شود؛ جز ظرف علم که گسترش می‌یابد.

همان‌طور که در شماره قبلی، سفری علمی را برای درک حقیقت خود و شناخت آن شروع کردیم و تا آنجا پیش رفتیم که اصولی را کشف نموده و دانستیم انسان، فارغ از جسمش ساحت‌های دیگری هم دارد و مغز او یا سایر اندام‌هایش، ایجادکننده حقیقت او نیستند و برای اثبات آن اصول هم از بررسی ظرف علم و کسب آن صحبت کردیم، حال از شما می‌خواهیم در این شماره هم با ما همراه باشید تا دوباره سوار مرکب تعقل شده و برای تفکر در مورد حقیقت انسان حرکت را ادامه دهیم

از مغز کارمان را ادامه می‌دهیم و می‌گوییم که:

ممکن است برایتان این سؤال حل نشده باشد که اگر برطبق اصولی که بر ما اثبات شد، ظرف مطرووفاتی مثل علم و تشابهات آن که خاطرات، حافظه، خیال و... باشند، مغز آدم نیست چرا مشاهده می‌شود که بعضاً با ضربات و تصادفات و عمل‌های جراحی و هر چیزی که می‌تواند به مغز آسیب می‌زند، شخص دچار از دست دادن حافظه شده و برایش مشکلات مختلفی در این زمینه ایجاد می‌شود؟

برای پاسخ دادن به این سؤال، ابتدا نکته‌ای را مطرح

لبخندی هم بر لب دارد و اگر از او خاطره‌ای بخواهید، یا سؤالی بپرسید، به شما پاسخ خواهد داد!

که اگر لباس عادت را کنار گذاشته و مثل افرادی باشیم که برای اولین بار این چنین صحنه‌ای را می‌بینند، برایتان تعجب‌آور نیست که چه تفاوتی میان این دو وجود دارد که به‌ظاهر همان شخص است و همان اندام‌ها را داراست و همان صورت و شکل را دارد، ولی یکی صحبت می‌کند و قدرت تفکر و تعقل دارد، ولی دیگری هیچ تکان نمی‌خورد و به سؤالاتتان جوابی هم نمی‌دهد!

آیا قبول دارید که همان حقیقتی را که در سفر قبلی‌مان با عنوان «نفس ناطقه» پیدا کردیم، به شخص زنده قدرت حرکت و صحبت می‌دهد و چون از آن یکی قطع علاقه و ارتباط نموده، این شخص جسدی بیش نیست؟!

بگذارید بهتر بگویم که:

جسد، جسمی است بی‌جان و این جان را به عبارت بهتر و به زبان دانشمندان اسلامی، همان «نفس» نام‌گذاری کردیم، زیرا که عبارت «جان» برای حیوانات، جز انسان استفاده می‌شود و عبارت «نفس» مخصوص انسان است حال به سؤالمان برگردیم؛

اگر نفس انسان است که به او قوه تفکر، قوه حرکت، قوه صحبت‌کردن، قوه ادراک و غیره می‌دهد، حال که کسی



حال که به سؤالمان پاسخ داده شد، به این امید که ابهامی در این بحث باقی نمانده باشد، به جهت مشکل نکردن بحثمان، ادامه مطالعه در این زمینه را برعهده خواننده گذاشته و بحثمان را این طور ادامه می دهیم که؛ علامه حسن زاده آملی رحمته الله، در کتاب «دروس معرفت نفس، دفتر اول» این گونه می فرماید که؛

«جسم، صورت نازله نفس است»

اما معنی این جمله چیست؟ قصد ایشان از عبارت «صورت نازله» چه بوده؟ مگر انسان مراتب و مقاماتی دارد؟ اگر این طور است، آیا نفس به نسبت جسم انسان در مرتبه وجودی بالاتری قرار دارد؟! آیا چیزی بالاتر از نفس انسان هم هست؟

این ها سؤالاتی است که سعی خواهیم کرد در شماره بعدی بحث کنیم؛ اما این مطالب را بدون تفکر و تأمل کنار نگذارید و سعی کنید هرآنچه را که برایتان تازه بوده است، با تحقیق و جست و جو پیدا کنید، البته اگر بتوانید!

زیرا چنین مطالب عمیقی، جز از کتب بزرگانی مثل علامه حسن زاده آملی رحمته الله که از ستارگان آسمان علمی دین مبین اسلام هستند، برنمی آید....!

البته این اتفاق همیشگی نیست، بسیار رخ داده که با وجود صدمات مختلف قشر فروتنال، بازهم تغییری در حافظه انسان به وجود نیاید، ولی به خوبی با این نکته توجه می گردد که نقش واسطه گری مغز به جاست و دستورات را از نفس ناطقه گرفته و همراه او کار خود را انجام می دهد باتوجه به مثالی که زدیم، شاید تصور شود که منظورمان این است که آن حقیقت والای انسان که نفس ناطقه باشد، فقط از طریق مغز است که با بدن ارتباط دارد

اما این گونه نیست، چراکه باتوجه به تفاوت جسم و جسد که بالاتر در مثال به آن پی بردیم، می بینیم سایر سلول های انسان هم زنده هستند و کارشان را خودشان به خوبی انجام می دهند و از این نکته هم درک می شود که نفس انسان، ریزه ریز مولکول های جسم او را تدبیر می کند و هیچ مولکول و سلولی نیست مگر اینکه توسط نفس ناطقه زندگی دارد و هرگاه قطع علاقه نفس از جسم رخ دهد، جز جسدی باقی نمی ماند.

البته اگر اهل مطالعه باشیم و بخواهیم دقیق تر صحبت کنیم، آنچه که از جسم انسان قطع علاقه می کند، در علم اسپریتیسم یا روح شناسی، «کالبد اثیری» یا «جسم اثیری» و در علوم اسلامی «کالبد هورقلیایی» یا «روح بخاری» نامیده می شود.

قوه حافظه اش را از دست داده، مشکلی جسمانی دارد یا نفسانی؟!

آیا می توان گفت که مغز او، واسطه ای بین نفس او با جسم اوست و اگر مغز او دچار مشکل شود، این ارتباط قطع می شود؟!

با نه، باید بگوییم که دوباره مغز هیچ کاره است و هرچه هست از نفس او نشئت می گیرد و هر اتفاقی هم برای مغز بیفتد تأثیری ندارد؟!

قطعاً با تفکر بیشتر به این می رسیم که رابطه بین نفس انسان و جسم او، بسیار پیچیده و چون تاروپود یک فرش به هم بافته شده است!

چراکه اگر محل ادراک و حافظه نفس ناطقه باشد، پس یافته های دانشمندان مبنی بر فعالیت قشر مغز و بخش فروتنال آن در هنگام تجارب روحانی و تفکر و یادآوری حافظه چه می شود؟!

باید قبول کرد که اگر صغرا و کبرای قضایا را کنار هم بگذاریم، عیان می شود که مغز، با اینکه جایگاه حافظه نیست، ولی واسطه بین ظرف حافظه و جسم آدمی می باشد، یعنی اگر این واسطه بین منبع حافظه و جسمانیت انسان قطع شود، اتفاقی که می افتد این است که انسان دچار نقصان در این قوه می شود



راه بی‌بازگشت

امیررضا اصلی

دانشجوی علوم سیاسی

دچار شده‌اند؛ ولی با اعمال سیاست‌هایی در حال حل این مسئله هستند.

تفاوت بنیادین کشور ما با کشورهای دیگر درگیر در این مسئله این است که ما در وضعیت به‌مراتب بدتری قرار داریم و سیاست‌های اعمال شده برای حل این مسئله یا اثرگذاری کافی نداشتند، یا به‌درستی اعمال نشده‌اند.

بیان این مسئله بسیار دشوار است؛ ایران با بزرگ‌ترین بحران تاریخ خود روبروست. «کاهش شدید جمعیت»

چه شد که ما به این وضع رسیدیم؟

چطور می‌توانیم از این بحران خارج شویم و تأثیراتش را کاهش دهیم؟

تضمین‌کنندهٔ موقعیت کشورش در آینده خواهد بود. جمعیت در ایران در طول سال‌های متمادی فراز و نشیب‌های بسیاری را از سر گذرانده؛ تا به امروز که با هشتاد میلیون نفر با اکثریت جوان که در عرصه‌های مختلف کشور در حال فعالیت هستند. با وجود برتری کشور در جمعیت نسل جوان متأسفانه در آینده‌ای نزدیک این برتری در نیروی جوان دوامی نخواهد داشت. از سال ۷۲ تا ۹۹ تعداد متولدین در ایران هر سال کمتر از سال قبلیش می‌شود. سال ۹۸ تعداد متولدین به کمتر از ۱ درصد رسید. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهند در سال ۱۴۲۰ نیمی از جمعیت کشور سالمند خواهند بود. طبیعتاً در آن سال کشور حتی در تأمین نیازهای داخلی خود نیز دچار مشکلات فراوانی خواهد بود. البته کشورهای بسیاری در دنیا به این مسئله

در جهان امروز معیارهای مختلفی برای اقتدار یک کشور مشخص شده است که شامل موقعیت جغرافیایی، ذخایر زیرزمینی، قدرت نظامی و... می‌شود. در این بین جمعیت یکی از مهم‌ترین این مؤلفه‌ها است؛ به این دلیل که تأثیر مستقیمی در مسائل اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی - اجتماعی یک کشور دارد.

کشور ما ایران همواره از تأثیرگذارترین کشورها در سطح منطقه و جهان بوده است؛ جمعیت ایران در این موقعیت بی‌اثر نبوده همواره این برتری در جمعیت از جمله نسل جوان باعث شده کشور از بحران‌های زیادی به سلامت عبور کند؛ مانند جنگ تحمیلی، کاهش اثر تحریم‌ها با نوآوری در ساخت تکنولوژی صنعتی و دارویی و... نسل جوان ایران در صورت آموزش و تربیت درست



وضعیت کشور در آستانه اعمال سیاست‌های کاهش جمعیت

برای درک بهتر از وضعیت جمعیت در ایران لازم است به برخی آمارها توجه شود. اولین سرشماری عمومی نفوس به سال ۱۳۳۵ به دوران پهلوی دوم برمی‌گردد؛ در آن سال جمعیت کشور ۱۹ میلیون نفر برآورد شد. ۱۰ سال بعد در سال ۱۳۴۵ نشانه‌هایی از رشد سریع جمعیت دیده شد؛ این مسئله تا حد زیادی باعث نگرانی دولت وقت به سبب ناتوانی کشور در تأمین نیازهای این حجم از جمعیت در آینده نزدیک گردید. به این دلیل دولت با همکاری سازمان‌های بین‌المللی سیاست کاهش باروری و کنترل جمعیت را آغاز کرد. این رویه تا سال ۵۵ با اقداماتی از جمله افزایش حداقل سن ازدواج زنان از سن ۹ سالگی به سن ۱۵ سالگی و برای مردان ۱۸ سالگی و گسترش خدمات پزشکی برای سقط جنین و جلوگیری از بارداری در پوشش خانه بهداشت در سطح روستاها و اقدامات رسانه‌ای گسترده برای کاهش فرزندآوری همچون کمپین تنظیم خانواده منجر به کندی رشد جمعیت در ایران شد. اما در ارقام ۶ فرزند برای هر زن تداوم داشت. ما به‌طور چشمگیری رشد جمعیت را در بین سال ۵۵ تا ۶۷

مشاهده می‌کنیم. این افزایش سرعت رشد دلایل متعددی دارد. پیروزی انقلاب را می‌توان مهم‌ترین دلیل دانست؛ زیرا قبل از پیروزی کامل انقلاب شرایط کشور ملتهب بوده و توجه کافی برای اعمال دقیق سیاست‌های تنظیم خانواده صورت نمی‌گرفت. پس از پیروزی انقلاب به دلیل اهمیت مسئله جمعیت از منظر رهبر انقلاب و درخواست ایشان از مردم برای فرزندآوری بیشتر و اعمال سیاست‌های تشویقی برای افزایش جمعیت و با توجه به شرایط جنگ تحمیلی مسئله افزایش جمعیت برای کشور از اهمیت زیادی برخوردار شد.

در سال ۶۵ بعد از انتشار نتایج سرشماری و مشاهدی رشد بالای جمعیت طی سال‌های ۵۵ تا ۶۵ دولت متوجه بار سنگین جمعیت و نگران از تأمین نیازهای مختلف آن در سال‌های آتی شد و به فکر احیای سیاست قدیمی کنترل جمعیت افتاد.

در آبان سال ۶۸ یعنی ۴ ماه پس از سخنرانی رهبر انقلاب نسبت به اینکه کشور می‌تواند دو برابر این هم جمعیت داشته باشد، خانم نفیس صدیق، معاون دبیرکل و مدیرکل اجرای صندوق جمعیت سازمان ملل، وارد ایران شدند. نتیجه این سفر شروع دوباره سیاست‌های کنترل جمعیت به‌طور خیلی جدی و سخت‌گیرانه در ایران بود. سرعت کاهش باروری در نیمه دوم دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ به‌اندازه‌ای چشمگیر بود که تعبیر انقلاب باروری در

مورد آن مصداق پیدا می‌کند. تقریباً اهداف مشخص شده برای کنترل جمعیت در سال ۱۳۷۱ محقق شده بود. تعداد فرزندان خانوار از ۶ به ۴ نفر رسید در نتیجه انتظار می‌رفت اجرای این سیاست‌ها متوقف شود. با این حال در سال ۱۳۷۲ با تصویب قانون تنظیم خانواده در مجلس این سیاست‌ها با شدت بیشتری از گذشته ادامه یافت و نتیجه آن چیزی جز وضع امروز کاهش متولدین نیست.

از سال ۸۲ به تدریج نتایج این سیاست آشکار شد و تلاش‌های زیادی از طرف دولت برای افزایش جمعیت صورت گرفت؛ ولی بنا به دلایلی تا به امروز نتیجه‌ای حاصل نشده و روند کاهش در متولدین هر سال ادامه دارد.

مسئولین اصلی اجرای این سیاست در ایران

وزارت بهداشت و دولت به‌عنوان کلیدی‌ترین نهادها در سطح کشور مسئولیت اجرای این سیاست را برعهده گرفتند.

تأثیر عملکرد وزارت بهداشت بیشتر بود. بعد از انقلاب تعداد خانه‌های بهداشت در روستاها، مراکز درمانی در شهرها و تعداد کادر پزشکی ایرانی افزایش پیدا کرد. بودجه و بسیاری از داروهای این سیاست از طرف سازمان ملل تأمین می‌شد.



راهکار ما برای بهبود وضعیت و کاهش اثرات درازمدت این بحران در آینده

در اردیبهشت سال ۹۳، رهبر انقلاب سیاست‌های کلی جمعیت را ابلاغ کردند. وظیفه ما دانشجویان در وهله نخست تبدیل این سیاست‌ها به مطالبه عمومی و گسترش این موضوعات در بین مردم است.

اقدامات فرهنگی و فعالیت علمی در این عرصه می‌تواند این کار را از دانشگاه شروع کرد و با برگزاری نشست‌ها و گفت‌وگوهای در بین دانشجویان و اساتید در افزایش گرایش و تفکرات در این جهت تلاش کنیم.

اقداماتی که دولت می‌تواند در این جهت انجام دهد: اعمال برنامه‌های حمایتی برای فرزندآوری، حمایت از مادران شاغل در زمان بارداری، اقدامات رسانه‌ای در عرصه ساخت برنامه‌هایی در رسانه ملی برای تبدیل فرزندآوری و داشتن خانواده بزرگ به منزله یک ارزش در سطح ملی و رایگان کردن هزینه بیمارستان برای زایمان، ممنوعیت سقط جنین و ممنوعیت فروش داروهای بارداری، بومی‌سازی برخی از اقدامات کشورهای دیگر در عرصه حمایت از فرزندآوری و حمایت مالی از خانواده‌های پرجمعیت.

سطح شهرها و تکرار مداوم آن در برنامه‌های رسانه ملی، ساخت فیلم‌هایی با محتوای ضد خانواده پرجمعیت و تحقیر چنین خانواده‌هایی، انتشار کتاب تنظیم خانواده یا با عناوین دیگر، مطرح کردن این بحث در دانشگاه‌ها و ... قبول این مسئله که اقدامات دولت همه برای منافع کشور بوده کمی سخت است؛ زیرا برای اولین بار بعد از انقلاب زمانی این بحث کنترل جمعیت مطرح شد که کشور به علت سیاست‌های اشتباه دولت وقت دچار بحران شدید مالی، تورم شدید و ناآرامی در برخی شهرها شده بود؛ این مسئله در شرایطی بود که شدت تحریم‌ها همانند امروز نبود.

فقر نتیجه افزایش جمعیت نیست. تنها زمانی این اتفاق می‌افتد که برنامه‌ای برای هدایت این جمعیت وجود نداشته باشد. اکثر دولت‌ها در ایران تنها اقدامات خود را معطوف به انجام یک کار با تأثیر کوتاه‌مدت کردند یا تنها کار نمایشی انجام دادند. در مقابل کشورهایی همانند هند و چین با اصلاح برخی از سیاست‌ها از این نیرو نهایت استفاده را بردند. اغلب اقدامات دولت‌ها در کشورمان به جز یک بازه خاص زمانی بیشتر برای افزایش فشار به خانوار و در جهت کاهش جمعیت بوده؛ مثلاً قانون عدم تعلق یارانه به نوزادان (هرچند در مجلس رد شد).

بر اساس مصاحبه‌های صورت گرفته با کادر درمانی در طول این سال‌ها به نظر می‌رسد کار در وهله اول روانی بود. متقاعد ساختن زنان و خانواده‌ها از طرف پرستاران و پزشکان و بعد تبلیغ و توزیع داروهای ضد بارداری، در مواردی عقیم‌سازی بدون اطلاع فرد و سقط جنین آموزش زنان و رایگان کردن اقدامات مربوط به جلوگیری از بارداری در مراکز درمانی با این وضع نمی‌توان تنها کادر درمانی را مقصر دانست. در هر صورت این‌ها افرادی بودند که برای خدمت به مردم آموزش دیده بودند؛ ولی به علت جو حاکم بر سیستم بهداشتی و مدیریتی در آن زمان به نوعی این سیاست کنترل جمعیت مبنایی برای ارزشیابی و شایستگی افراد کادر درمانی قرار گرفته بود. اما دیگر این قابل درک نیست که چرا بعد از توقف این سیاست همچنان برخی از اقدامات آن دوره متوقف نشده؛ مانند پخش دفترچه‌های آموزشی ضد بارداری در بعضی از مراکز آموزشی و ... گویا به درستی نسبت به توقف اجرای این سیاست اطلاع‌رسانی نشده است.

نقش دولت در اجرای این سیاست پایداری بیشتری دارد؛ پیشنهاد و تصویب برخی قوانین به منظور سخت‌گیری و مجازات خانواده‌های دارای فرزند زیاد و محروم‌سازی از امکانات رفاهی، کار فرهنگی و آموزشی با استفاده از رسانه‌ها مثلاً ترویج شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» در



به این سیاست‌ها می‌دهند؛ مثلاً حمایت از حقوق زنان برای تحصیل و کار گویا خانواده سدی برای آزادی زنان است. این موضوع در کشور ما کاملاً نادرست است. در پایان ذکر این نکته ضروری است که دولت ایران به عنوان دولت یک کشور اسلامی باید زمینه رشد مردمش در تمام ابعاد ایجاد کند. سیاست کنترل جمعیت برای زمان‌های خاصی با توجه به شرایط خاص باید اجرا شود؛ ولی متناسب با شرایط کشور در آینده و بعد از یک تحقیق دقیق اجرا شود. در واقعیت اجرای چنین سیاستی در ایران کاملاً اشتباه بود. ایران از ظرفیت‌های زیادی برخوردار است و باید به جای اعمال چنین سیاست کوتاه‌بینانه‌ای با اجرای سیاست‌های اصلاح ساختاری و برنامه‌ریزی و مدیریت جهادی از این نعمت بزرگ نهایت استفاده را می‌کردیم، در نهایت کشور تبدیل به یک قدرت جهانی در ابعاد مختلف می‌شد. ولی هنوز هم دیر نشده و ما می‌توانیم با اعمال برخی اصلاحات و اجرای دستورات رهبری به این حد از رشد برسیم.

در کشورها دارد ولی به طور کلی تأثیرات یکسانی دارد. مفاهیمی چون تنظیم خانواده، بهداشت باروری و کنترل جمعیت از طرف سازمان ملل تعریف شده و نحوی اجرای این سیاست‌ها نیز از طرف سازمان ملل بدون در نظرگیری واقعیت‌های اجتماعی و آداب و رسوم کشورها بوده است. این مفاهیم بر اساس فرهنگ و واقعیت موجود در غرب تنظیم شده به همین دلیل نمی‌تواند برای کشور ما کارکردی داشته باشد. تمام مشکلات در جهان غرب به دلیل روحیه فردگرایی و لذت‌جویی به افزایش جمعیت نسبت داده می‌شود در حالی که بسیاری از مشکلات به دلیل افراط در آزادی بدون در نظر گرفتن اخلاق است. متأسفانه در کشور ما این مفاهیم بومی‌سازی نشده و تمام منابع ما از غرب نشئت می‌گیرد؛ مثلاً آمار اسفناک سقط جنین نوجوانان، گسترش بیماری‌های مقاربتی و HIV در بحث تنظیم خانواده مطرح می‌شود. در حالی که این مسائل در غرب با توجه به مسائل فرهنگی کاملاً عادی است. ولی در ایران احتمال وقوع چنین مسائلی با توجه به فرهنگ بسیار پایین است. عاقبت اجرای چنین سیاست‌هایی با روش غرب نتیجه‌ای جز نابودی تدریجی اخلاق، فرهنگ، اقتصاد و خانواده و نسل آینده نخواهد داشت. همواره برای پیشبرد چنین سیاست‌هایی در کشورهای در حال توسعه ظاهری حقوق بشری و حمایتی

مطالعه و برنامه‌ریزی در عرصه جمعیت و تأثیرات آن کار بسیار مهم احساسی است. چنانچه ما بتوانیم با یک برنامه دقیق و اقدام کارآمد نرخ تولد را در کشور برای سال‌های آینده افزایش دهیم، باز هم در سال ۱۴۲۰ نیمی از جمعیت کشور کهن سال خواهد بود. این یعنی هزینه زیادی بر دوش مردم و دولت برای نگهداری از سالمندان و تربیت نسل آینده تحمیل خواهد شد. به منظور مدیریت این بحران در آینده چاره‌ای جز برنامه‌ریزی و پیدا کردن راه حل هرچند برای بازه زمانی خاص نیست.

نتیجه‌گیری

جدا از تمام نتایجی که سیاست‌های کنترل جمعیت در کشور به بار آورد، آیا این سیاست‌ها اصلاً با ماهیت کشور ما سازگاری دارد؟ برای اولین بار این سیاست‌ها از طرف آقای کیسینجر یکی از استراتژیست‌های ارشد آمریکا طرح شد. ماهیتاً این سیاست برای حفظ سلطه و برتری آمریکا بر کشورهای جهان طراحی شده. این سیاست‌ها در درازمدت تأثیرات بسیار ناخوشایندی در اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای به بار می‌آورند. هرچند تفاوت‌هایی



هدف مسیر گرایان

کدامیک به هدف خود می‌رسند ؟

محمدحسین فلاحي
دانشجوی پزشکی

افراد راهنما هم کمک نمی‌گیرند؛ چون تا حدودی می‌توانند خودشان مسیر خود را پیدا کنند. (برعکس افراد مسیرگرا که وابستگی کامل به افراد راهنما دارند) به نظرتان احتمال گم‌شدن کدامیک از این دو گروه بیشتر است؟

و سؤال دوم اینکه کدامیک از این دو گروه زودتر به هتل می‌رسند؟

اگر کمی فکر کنید می‌بینید که پاسخ به این دو سؤال زیاد هم راحت نیست. در سؤال اول گروه مسیرگرا به این دلیل احتمال گم‌شدن دارند که شاید راهنماهای خوبی را گیر نیابند و مسیر را اشتباهی طی کنند و اگر از بالا به مسیر حرکت آن‌ها دقت کنید ای بسا رفته‌رفته از هدف (در اینجا هتل) دور می‌شوند و اصلاً متوجه هم نیستند. درحالی‌که در گروه دوم این مدل از گم‌شدن تقریباً محال است چون توجه به جهت حرکت در این گروه اهمیت بسیاری دارد و احتمال خیلی کمی وجود دارد که این گروه جهت را گم کرده و در جهت خلاف هدف خود پیش بروند و اما یک فرق خنده‌داری که گروه دوم در گم‌شدن نسبت به گروه

حالا توضیح می‌دهم منظورم چیست طیف مسیرگرا تکیه و تمرکز خود را بیشتر به مسیری که به آن‌ها معرفی شده می‌گذارند و برایشان خیلی اهمیت دارد که درست از همان مسیری حرکت کنند که به آن‌ها نشان داده‌اند و اگر به هر دلیلی یک مسیر را اشتباهی رفتند آشفته می‌شوند تا وقتی که به همان مسیر قبلی برگردند. این طیف از افراد معمولاً خیلی افراد منظمی هستند.

این افراد وقتی در شرایطی که عرض شد قرار بگیرند درست طبق راهنمایی آن راهنما خیابان به خیابان پیش می‌روند تا بالاخره به هتل برسند.

اما آن طیف دیگر، یعنی افراد هدف‌گرا، بیشتر به هدف خود فکر می‌کنند و نسبت به افراد مسیرگرا نسبت به راهی که می‌روند، توجه کمتری دارند. برای این‌ها فقط جهت حرکت مهم است؛ یعنی فقط می‌خواهند در «جهت» هدف خود حرکت کنند و فقط زمانی آشفته و کلافه می‌شوند که نتوانند جهت خود را نسبت به هدفی که دارند تشخیص دهند. این افراد در انتخاب اینکه کدام مسیر را بروند زیاد به خودشان سخت نمی‌گیرند. پس انتظار داریم زیاد از

فرض کنید بعد از کلی تفریح در یک مرکز تفریحی در شمال یک شهر کاملاً غریبه که برای اولین بار به آن سفر کرده‌اید می‌خواهید به هتل محل اقامت خود برگردید. کارت هتل را از جیب‌تان در می‌آورید تا به آدرس نگاه کرده و با ماشین شخصی خود به راه بیفتید.

متأسفانه گوشی نسبتاً خوبی هم ندارید که با نرم‌افزارهای مسیریابی بخواهید مسیرتان را بشناسید.

طبیعتاً اولین کاری که می‌کنید نام خیابان یا محله‌ای را که هتل شما در آنجا قرار دارد، از نفری آگاه می‌پرسید تا از او مسیر و جهت حرکت خود را بشناسید.

مسیر را می‌پرسید و نسبتاً متوجه می‌شوید که هتل در جنوب غرب شهر قرار دارد. پس باید به صورت کلی از موقعیت کنونی که الان در آنجا قرار دارید به سمت جنوب شرقی خود بروید.

می‌خواهم دو طیف از افرادی که در این جور مواقع فرقی‌شان مشخص می‌شود را معرفی کنم.

اسم یک طیف را می‌گذارم هدف‌گرا و آن یکی را هم مسیرگرا.



استفاده اول

اول دارند این است که آن‌ها به احتمال زیاد تا نزدیکی‌های هتل خود پیش می‌روند؛ ولی احتمالاً در آنجا هی دور خود می‌چرخند و نمی‌توانند هتل را پیدا کنند (چون دیگر در نزدیکی هتل جهت معنی نمی‌دهد و فقط باید مسیر دقیق داشته باشید تا بتوانید هتل را پیدا کنید).

پاسخ سؤال دوم هم زیاد مشخص نیست و معلوم نیست بالاخره کدام یک از چالش‌های خاص خود رها شده و به مقصد برسند.

استفاده دوم

اگر بخواهیم یک حالت متعادل و ایدئال را در نظر بگیریم این است که وقتی هدفی را برای خود انتخاب می‌کنیم، توجه به جهت حرکت را باید تا نزدیکی انتهای مسیر در اولویت قرار دهیم و در انتهای آن هم علاوه بر توجه به جهت کلی باید خیلی دقیق طبق گفته‌های یک راهنمای آگاه پیش برویم تا ما را درست به آن هدفی که داریم، برساند.

البته نقش آن راهنمای اول را که جهت حرکت را (به سمت جنوب شرقی) به ما گفته نباید غافل شویم.

استفاده سوم

دراثنای حرکت نباید گفته‌های آن راهنمای اولی را (که جهت و مسیر اولیه حرکت را به شما داده بود) فراموش کنید؛ چراکه آن راهنما به احتمال زیاد نزدیک‌ترین مسیر

را برای رسیدن به هدف اول باید جهت حرکت خود را مشخص کنید تا به صورت کلی بدانید که باید در چه جهتی حرکت نمایید (بهتر است این جهت را از یک جای مطمئن کسب کنید).

خب الان می‌خواهیم از این اتفاق استفاده‌های اخلاقی بکنیم.

استفاده چهارم

در نزدیکی هدف خود نیاز مبرم به یک راهنمای دقیق دارید چه انسان هدف‌گرایی باشید و چه مسیرگرا چراکه ممکن است تا نزدیکی‌های هدف خود پیش بروید؛ ولی به دلیل ظرافت‌های پایانی نتوانید راه خود را پیدا کنید.

اگر نقدی داشته باشید یا هم استفاده‌های دیگری به ذهنتان برسد حتماً ما را هم مطلع نمایید.

9

عَلَيْهِ السَّلَام



سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست
گر بزنندم به تیغ در نظرش بی دریغ
دیدن او یک نظر صد چو منش خوبهاست



کانال هیئت عاشقان ثارالله: heyat_tbzmed
کانال تبصیر : tabsir_tbzmed
ارتباط با سردبیر: SM_Sadeghi

